

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه فیل و قریش (جله دوم)

نقم مفهومی استاد اخوت ۹۵/۲/۱۸

ان شاء الله که به برکت عید مبعث از هر نوع شرک و قید و بند آزاد شویم صلوات بفرستید.

بعضی از اعیاد مثل عید مبعث شأن و قدرشان مجهول است و برای اینکه این مهجوریت کم شود باید تلاش کرد. خدا بوسیله ی مبعث، رسالت پیامبر خاتم (صلی الله) و قرآن را بعنوان آخرین کتاب نازل کرد و این اتفاق بی بدیلی در عالم است.

سور مبارکه فیل و قریش را مطالعه کردیم. قصد بنده مرور سریع سوره هاست. منتها قبل از این که وارد سوره بعدی شویم چند نکته عرض می کنم.

در سوره فیل اتفاق جالبی افتاده این است که همه ی آیات در قالب استفهام نازل شده است. همه ی سوره سوال است.

استفهام اول: «الم تر کیف فعل ربك باصحاب الفیل» که خطابش مخاطب حاضر است.

استفهام دوم: «الم یجعل کیدهم فی تضلیل»

استفهام سوم و چهارم: «فارسل علیهم طیرا ابابیل. ترمیهم بحجاره من سجیل» این معطوف به استفهام قبل است.

استفهام پنجم: «فجعلهم کاصف ما کول»

همه ی سوره را باید با استفهام بخوانیم. کتاب های تجزیه و ترکیب را نگاه کردم. لم یجعل: ماضی نقلی است.

تا ته سوره را باید سوالی خواند. یکی از مباحث مهم این سوره سوال و استفهام است. نقش سوال در فعال سازی توجه و تفکر.

استفهام اقراری: جلوه دادن امری بصورت بدیهی و بعد سوال کردن از آن امر. استفهام‌هایی که حالت اقرار گرفتن دارند این‌طور هستند. این نوع استفهام‌های قرآن گزاره‌های فطری و بدیهی هستند که در منطق هم هستند. نقل متواتر تاریخی می‌تواند قضیه‌ای را بدیهی یا فطری کند.

گاهی افراد احساس می‌کنند که سوره‌های فیل و قریش نکته‌ای ندارند و سریع از آن‌ها رد می‌شوند.

نقش سوال در نیازسازی مهم است. تا انسان به نیازی دست پیدا نکند علمی بدست نمی‌آورد. اگر معلمی سر کلاس نیاز تولید نکند علمی تولید نمی‌کند. در مدارس الان افراد صورت علوم را می‌خوانند. و صورت علوم را به یاد می‌آورند. به تناسب نیاز افراد برایشان سوال پیش می‌آید.

یکی از علت‌های گریزان بودن جوانان ما از مطالب دینی این است که زمین برای ریختن این بذر آماده نشده است. اگر بذر را روی آسفالت بریزیم رشد نمی‌کند. مطالب دینی را مثل نقل و نبات سر جوانان ریخته‌اند بدون این که نیازشان فعال کنند. در صورتی که حقیقت ارزش دارد و باید حفظ شود. برای همه‌ی کارهایی که تا الان انجام دادیم استغفار می‌کنیم. ما شوق دریافت حقیقت داریم و این حقیقت را به همه می‌گوییم. در حالیکه باید زمینه‌سازی شود و بعد این گوهر را در اختیار دیگران قرار دهیم. بعد از خواندن سوره فیل استغفار کردم بخاطر این که بدون فعال کردن نیاز در دیگران، علم را در اختیارشان گذاشتم.

سفری به قزوین رفتیم. آقای بسیار فاضل و متدینی گفتند «بسیار مطالعه کردم. به جایی رسیدم که فهمیدم سوال موضوع مهمی در زندگی است.» رویکردهای هر انسانی از سوال‌هایش است و اگر بخواهیم رویکرد کسی را تغییر دهیم باید سوال‌هایش را تغییر دهیم. همه‌ی کتاب‌هایی را که درباره سوال بودند را خواندم. ایشان به کتاب تفکر پرسشی رسیده بودند و با این کتاب با مدرسه قرآن آشنا شدند. مودبانه گفتند که کتاب تفکر پرسشی هم به درد نخورد. یک موسسه‌ای را تاسیس کردند که محوریتش سوال بود و تغییر رویکردها با سوال. تحقیقی در قرآن کرده‌اند و دیدند حدوداً یک سوم قرآن سوال است.

دنبال بحث ایشان را گرفتم رسیدم به این که سوال مقدمه‌ی مسئله است و مسئله مقدمه‌ی موضوعات و سیر در حقایق است. اگر کسی بخواهد به حقایق از پایین نگاه کند از سوال، مسئله و موضوع شروع می‌شود.

نظام مسائل و موضوعات تولید می‌شود. وقتی به ریشه‌ی سوالات دقت می‌کنید، مسئله است «ما سئُل» در این سوره مسئله کیفیت فعل رب است. موضوعات اصلی سوال، مسئله است.

نوعاً این‌طور است که سوال متعددتر از مسائل است. ولی باید توجه داشت که ممکن است سوالات متعدد به یک مسئله برگردد.

پس مسئله آن چیزی است که توسط مخاطب مورد سوال قرار می‌گیرد. موضوع آن چیزی است که متکلم وضع می‌کند و ممکن است ربطی به مخاطب نداشته باشد.

تفاوت مسئله و موضوع در این است که موضوع توسط متکلم القا می‌شود و مسئله در درون مخاطب ایجاد می‌شود. با توجه به بسترها می‌شود یک چیزی هم موضوع باشد و هم مسئله.

آیا در زمان غیبت چیزی به نام ولایت وجود دارد؟

آیا این ولایت فقیهی که ما معتقدیم همان است؟

آیا می‌تواند شورایی باشد؟

اینجا ولایت فقیهی که مخاطب می‌پندارد. زعم جامعه درباره ولایت فقیه مسئله است. این مسئله با سوالات بالا مطرح شده است. آنچه خدا و اهل بیت علیهم السلام درباره ولایت عنوان کرده‌اند می‌شود موضوع. مسئله ناظر به اعتقاد مخاطب است و می‌توانیم از آن سوال بپرسیم.

در قرآن مسائل و موضوعات نظام دارند. کشف نظام مسائل و موضوعات اجتهاد است. یکی از اصول فقه حکومتی این است که فقیه بتواند در جامعه حضور یابد. سوالات مردم را ببیند و تبدیل به مسئله کند و نظامش را استخراج کند. متن روایت و وحی را بررسی کند و با توجه به مسائلی که برای مردم مطرح شده حکم استخراج کند.

پس فقیه باید بتواند بین مسئله (سوال شما) و موضوع (جواب خدا) رابطه ایجاد کند.

سوال مقدمه‌ی مسئله و مسئله مقدمه‌ی موضوع و کشف حقایق و احکام است.

در سوره مکی موضوعات مطرح هستند و در سوره مدنی مسائل مطرح هستند. البته خدا همه‌جا موضوع آورده است.

آیه اول سوره فیل سوالی از خداوند (متکلم) به انسان (مخاطب). آیات بعد هم همگی سوالند. وقتی بگوییم این سوالات راجع به چه چیز است می شود کیفیت فعل رب. موقعیت و زمان مشخص دارد. در نظام مسائل حتما موقعیت و زمان مطرح است.

در سوره قریش هم مسئله ایلاف قریش است. ایلافی که لازم است عبودیت آور باشد.

خدا مسئله ای را بصورت موضوع مطرح کرده است. وقتی مسئله محور نگاه شود، تفصیل داده می شود. جزئیات آن اتفاق گفته می شود. خدا مسئله ای را تبدیل به موضوع کرده است. تبدیل مسئله به موضوع، مدل ایجاد می کند. باید غرض سوره قریش را موضوع وار بنویسیم نه مسئله وار.

غرض موضوع وار سوره قریش: خدا بوسیله سوره فیل و قریش می خواهد ما را نسبت به فعل خود و ربوبیتش در عالم و نحوه ظهور این ربوبیت که گاه بوسیله منع و گاه به وسیله ایجاد است علم به این فعل را در مخاطب القا کند.

باید از سوره فیل، فعل رب را بفهمم.

باید از ابتدای سوره، اصحاب فیل سوره را بخوانیم. از همان ابتدا تعمیم به همه ی بت پرستان ندهید. کید اصحاب فیل را در تضلیل ببینیم. طیرا ابابیل را واقعا باید پرندة ببینیم. باید جنازه هایشان را کعصف ماکول ببینیم، جنازه های پخش روی زمین. اول مسئله را درست ببینیم و بعد موضوعی برداشت کنیم. باید با موضوعاتی که برداشت می کنیم، بروزات خدا را در عالم ببینیم.

از یک داستان زمینی می شود به فعل رب رسید و از این به عرش رسید. آیات هر چه مسئله ای تر دیده شوند، کیفیت فعل رب بهتر فهمیده می شود.

مسئله دقیقا دارای مصداق، زمان و مکان است. همین مسئله وقتی موضوع می شود، سطح بحث بالا می رود.

اگر کسی نتواند موضوعات قرآن را به مصداق تبدیل کند، در توهمات موضوعی ماندگار می شود. اگر کسی نتواند مسائل را به موضوعات تبدیل کند در کثرات موضوعات غرق می شود. غرق در موضوعات و حیرت، غرق در مسئله ها و کثرات.

نگاه به موضوع، عملیات نمی آورد. سوره ماعون می خوانیم ولی نمی توانیم یتیم را تشخیص دهیم یا کاری برایش بکنیم. اگر نگاه مسئله‌ای و موضوعی هر دو باشد انسان را به عرش می برد.

مهوریت قرآن به سه علت است:

اول این که اصلا سراغ قرآن نمی رویم. قبول نداریم که قرآن راه گشاست.

دوم این که سراغ قرآن می رویم ولی درگیر مسائل می شویم.

سوم این که سراغ قرآن می رویم و درگیر موضوعات می شویم.

از هر آیه‌ای چند سوال واقعی می توان پرسید. سوال جزئی و تکراری نه. ملاک سوال واقعی ربط سوال به مسئله است. تبدیل سوال به مسئله مهم است.

اگر این دسته سوال‌ها برایم جواب داده شود قدرتم و توانم مضاعف می شود. این چنین سوالی، سوال واقعی است. سوال واقعی به قدرت و توان من اضافه می کند. به دانش من اضافه نمی کند، باید به قدرت و توان اضافه کند. اگر فقط دانش را اضافه کرد، سوال واقعی نیست. گول سوالات غیر واقعی‌تان از قرآن نخورید. تغییر رویکرد با سوال واقعی اتفاق می افتد.

اگر می خواهید نقش هر انسان و جایگاهش را در عالم بفهمید، می توانید از سوال‌هایش بفهمید. مختصات او نسبت به عرش مشخص می شود.

اگر الان برگه‌هایی بین این جمع پخش شود و از شما بخواهیم که مهمترین سوال‌های زندگیتان را بنویسید. می شود از این سوال‌ها میزان دنیاگرایی، شخصیت و ... را متوجه شد. ممکن است سوال کسی معنوی باشد ولی برای دنیاگرایی باشد. انسان گاهی از خداوند سوال و دعا دارد ولی با غرور و تکبر. باید به این نکته توجه کنیم.

اگر کسی بخواهد نظام مسائل و موضوعات دربیورد و احکام کشف کند، نشانه‌ی این که توانسته است چنین کاری بکند یا نه این است که قدرت بعد از این علم است. در قرآن خواندن ما اصلا چنین چیزی معنا ندارد. کسی قرآن را نمی خواند که قدرت پیدا کند. قدرت یعنی پر پروازی که ما را به عرش برود. قدرت یعنی پشت پا زدن به دنیا و رها

کردن آن و به ملکوت رفتن. باید این قدرت در ظواهر فرد آشکار شود. به هیبت و نورانیتش بیفزاید. قرآن برای ما نور، علم، قدرت نیست. قرآن برایمان یک متن معمولی است و این خیلی بد و زشت است.

من بخاطر همین موضوع، یک مدت تصمیم گرفتم کلاسها را تعطیل کنم. دیدم هر چه که دارم می‌گویم برای خودم علم و قدرت ایجاد نمی‌کند و فهمیدم هر چه می‌گویم گویا فایده‌ای است. مثل این است که نقاشی یک درخت توت را بکشی و به نقاشی درخت، ضربه‌ای بزنی تا توت بریزد. معلوم است که توت نمی‌ریزد. تصویر یک شهر رویایی ولی نمی‌توانم وارد شوم.

قرآن برای من یک نقاشی است. علم حصولی است. علم حصولی یعنی حاضر شدن صورت یک شی در ذهن.

من صورت سوره‌ی توحید را حفظ هستم. صورت معنای آیات و واژه‌ها و صورت تفسیرش هم در ذهنم است. ولی هیچ وقت نشد که من خدا را ببینم و بینم که خدا احد است. هیچ وقت چنین اتفاقی برای من نیفتاد.

وقتی علم حاصل از قرآن را علم حصولی بدانیم، در نظام سوالات ما تأثیر می‌گذارد. نظام سوالاتمان را تغییر می‌دهد. ولی وقتی من یک سوره را بخوانم و این سوره در زندگی من جاری شود، علم شهودی پیدا می‌کند و نظام سوالاتم متفاوت می‌شود.

قرآن برای ما یک متنی است که می‌توانیم از آن علم حصولی برداشت کنیم. اگر یک نفر از ما بپرسد که در قرآنتان علم شیمی هم هست؟ پاسخ می‌دهیم که بله. چون قرآن «تبیانا لکل شی» است. ولی نمی‌توانیم سوالات شیمی را از قرآن پاسخ دهیم و علمی از آن در بیاوریم.

با قرآن نمی‌توانیم شفا دهیم. نمی‌توانیم حکومت تشکیل دهیم. قرآن را می‌بوسیم و کنار می‌گذاریم.

ما قرآنی داریم که عاجز از حکومت‌داری است. این که ما بدانیم که علم ما از قرآن حصولی است و چقدر با حقیقت فاصله داریم خوب است. وقتی به جایی رسیدیم که نتوانستیم مشکلمان را با قرآن حل کنیم، نقص را در قرآن نمی‌بینیم بلکه نقص در کاستی برداشت ما از قرآن است.

کارهای ما در حوزه‌ی تدبیر همگی مربوط به علم حصولی است. البته علم حصولی مقدمه‌ی علم حضوری است و باید بدانیم که چگونه علم حصولی به علم حضوری تبدیل می‌شود.

سور مبارکه‌ی فیل و قریش نحوه‌ی قرائت قرآن، به نحوی که انسان حقایق را در درون خود جاری کند را به انسان می‌آموزند. این دو سوره به ما می‌گویند که وقتی خواستی قرآن بخوانی چگونه باید بین مسائل و موضوعات اتحاد برقرار کنی. شبیه به سوره‌ی فیل و قریش نداریم که همه‌ی آیاتش مصداق جزیی داشته باشند.

سوره قریش می‌گوید که برای ایلافشان باید عبادت رب بیت را بجا آورند. یک قضیه را که در رابطه با قوم دیگری است مطرح می‌کند و می‌گوید آن‌ها باید عبادت کنند. به ما چه ربطی دارد که آن‌ها باید عبادت کنند؟ این مثل تست هوش است.

باید بفهمیم که اگر قریش به خاطر ایلافشان باید رب را عبادت بکنند، برای من و قومم چه اتفاقی افتاده است که باید رب را عبادت بکنم؟ این مسئله ماست و سوال ما از سوره.

امکانات نقد الهی که خدا را سزاوار عبودیت می‌کند، امکانات تفصیلی و جزیی برای ما هست چیست؟

باید برویم بگردیم چه چیزی داریم که رب را عبادت کنیم.

سوره مریم می‌گوید رب سماوات و ارض را عبادت کن. قریش ایلاف را می‌بینند که خدا را پرستش می‌کنند. رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله‌چه چیزی می‌بیند که خدا را پرستش می‌کند و ما باید چه چیزی ببینیم که خدا را پرستش کنیم.

ممکن است تو فرزندت را ببینی و خدا را عبودیت کنی. اشکالی ندارد. خدا را عبودیت کن به هر بهانه‌ای. خدا سطح این عبودیت را بالا می‌برد. مبادا به طمع عبودیتی مثل عبودیت رسول خدا(صلی‌الله) از همین عبادت در سطح خودت غافل شوی. یا به خاطر عبادت رسول خدا(صلی‌الله) مأیوس شوی و خدا را عبادت نکنی. خدا فقط ایلاف نداده است. خدا هزاران نعمت به تو داده است و نعمت وجود به تو داده است. به خاطر نعمت وجود خدا را عبادت کن.

این سوال را جواب دهید: خدا برای تو چه کرده است که باید او را عبادت کنی؟

این سوال مثل عبارات مقتل انسان را آتش می‌زند. نعمت‌ها برای انسان عادی می‌شوند. کسانی که در شهرهای ساحلی زندگی می‌کنند شاید سالی دوبار لب ساحل بروند، آن هم بخاطر این که مهمان‌هایشان را ببرند. کسانی که در مشهد زندگی می‌کنند برایشان نعمت حرم عادی است. حتی نعمت شب و روز برای مان عادی است و از این نعمت‌ها عبادت رب را نتیجه نمی‌گیریم. نعمت ایلاف برای قریش یک نعمت عادی محسوب می‌شده است و این نعمت را نعمت خاصی نمی‌دیده‌اند.

می‌شد که نعمت‌ها نباشد و اگر انسان فکر کند که این نعمت گرفته شود چه می‌شود به عبادت رب می‌رسد. شعر معروف «کی به ما مامان داده بابا داده خدا داده» این شعر را باید به صورت حضوری بخوانیم.

خدا در سوره قریش انسان‌ها را دعوت می‌کند به این که او را عبادت کنند. به شکل مسئله‌ای قریش را و به شکل موضوعی همه‌ی انسان‌ها را.

انسان باید می‌فهمید که خدا را عبادت کند ولی نفهمید و خدا با زبان بچه‌گانه به او یاد داد که عبادت کند.

دلیل عبودیت خدا فقط خدا بودن خداست نه نعمت‌های خدا. ولی خدا عبودیت بخاطر نعمت را هم قبول می‌کند.

ایلاف قریش احتمالاً تمجید این‌ها نیست. خدا می‌گوید ای تاجر، تو معنی پول و تجارت را می‌دانی، باید بفهمی که خدایی هم هست که امنیت را برای تو فراهم می‌کند.

اگر خواستید دیگران را به عبودیت دعوت کنید به نعمت‌های بالفعل آن‌ها دلالت دهید. عبودیت خدا را برای او مسئله کنید و برایش سوال ایجاد کنید. هر قدر افراد بتوانند خدا را در صحنه‌های عینی زندگی ببینند رغبت به عبادت در آن‌ها زیاد می‌شود. عبودیت افراد را باید از طریق مسائلشان فعال کرد. خوشا کسی که نعمت خاصش، وجود باشد و ذکر خدا.

اگر عبودیت بشود، سطح فهم انسان از نعمت‌ها بالاتر می‌رود. در مرحله‌ی بعد به خاطر نعمت رسول، عبادت می‌کند و ...

اگر در جامعه‌ای مثلاً یک دهه ببینیم که نعمت‌های مطرح شده در منابر تغییری نکرده و سطحش بالاتر نرفته به این معنی است که آن جامعه رشد نداشته است.

عبادت در رشد شیب پیدا می‌کند. برای تعیین سن معنوی یک جامعه یا یک فرد سوال در خصوص چرایی عبودیت خدا می‌تواند کافی باشد. در هر سنی فرد باید به نعمت‌های خاص آن سن خدا را عبادت کند.

همه می‌توانند الان به این سوال به صورت واقعی جواب دهند که چرا خدا را می‌پرستید؟ اگر کسی گفت به خاطر این که خدا خداست، اشتباه می‌کند. علت عبادت رسول خدا این است. علت عبادت دیگر انسان‌ها نعمت‌هایی است که دارند.

منبرها محفوظات در ذهن من ایجاد کرده و من حرف دلم را نمی‌زنم. حرف‌هایی که یاد گرفته‌ام را فقط تکرار می‌کنم. بعد فکر می‌کنم آدم بزرگی شده‌ام.

روانشناسی اسلامی برای عبودیت مولفه تعیین می‌کند و عبودیت را سطح بندی می‌کند. تا علم حصولی افراد از خودشان به علم حضوری برسد.

ساعت دوم

چگونه ما باید قرآن بخوانیم که قرآن برایمان علم افزا و قدرت افزا باشد؟ و این باید تبدیل به یک گفتمان شود.

یک جواب خیلی ساده و ابتدایی این است که هر سوره‌ای که می‌خوانید را به سوالات متعدد درباره‌ی خود تبدیل کنید. مثلاً وقتی لایلاف قریش که می‌خوانید پرسید که آیا فقط قریش باید خدا را عبادت کنند؟ آیا اگر ایلاف نداشتند نباید خدا را عبادت می‌کردند؟ و هر قدر که انسان ذهنش پر سوال و پر نیاز شود بیشتر از سوره دریافت می‌کند. هر قدر که از سوره بیشتر به سوالات جواب داده شد این‌ها یعنی علم افزاست. سوالات واقعی و جواب‌های واقعی قدرت افزاست.

مثلاً وقتی یک دستگاهی می‌خواهید بسازید و از بقیه می‌پرسید، این‌ها موجب علم و قدرت شما می‌شود.

ذهنتان را پر از سوال کنید ولی سعی کنید که سوالاتتان را از خود قرآن پرسید. سوالات باید در درون شما پخته شود.

قاعده‌ی کلی در تدبر در قرآن، این است که هر دستاوردی که توسط یک حقیقت علمی برای متدبر اتفاق می‌افتد بایستی نصّ آن دستاورد در قرآن یا روایت یا هر دو وجود داشته باشد. مثلاً من توسط قرآن به جوابی رسیدم و وقتی آیات را می‌بینم روایت یا آیه‌ی مخصوص دارد. برای ما چیزی کشف نمی‌شود مگر اینکه نصّ صریح قرآن و روایت در آن است. مثل کارهای اضطراب و افسردگی که عملیاتی هستند، هر مطلبی که در قرآن با روش استخراج کردیم عین روایت و عین آیات وجود داشت.

اخیراً روی معاشناسی اضطراب کار می‌کردیم و براساس ساختار وجودی دیدیم که وقتی خوف و رجا مشکل پیدا می‌شود اضطراب پدیدار می‌شود و دومین روایتی که پیدا کردم عین همین بود. که امیرالمومنین علیه‌السلام فرموده بودند: انسان عجیب است که وقتی خوف در او غلبه می‌کند حذر بر او چیره می‌شود. اضطراب درونی که او را از کار باز می‌دارد.

پس هیچ حقیقت علمی در قرآن بر ما نازل نمی‌شود مگر آن که نصّ آن وجود دارد و این عقیده‌ی من است. من با این قضیه احتجاج می‌کنم که از روش‌های تدبر در آمده و بعد آیه را نشان می‌دهم. لذا الهامات را باید با قرآن و روایات مرتبط کرد.

خوب است که اینقدر با قرآن و روایات مانوس باشیم که هیچ علمی به غیر از آن‌ها در انسان آمد و شد نکند. و اگر یک درجه خلاف این برود گاهی یک جریان باطل را جریان‌سازی کرده است. تدبر اگر روش مند باشد باید نتیجه‌اش به ظاهر آیات و روایات نزدیک باشد. درمان نیز همین گونه باید کلیتش از روایت و آیات باشد.

(بخش کلیپ و متن ادبی استاد رجبعلی)

ان شاء الله معلم اصلی و حقیقی مان را بهتر و بیشتر بشناسیم. اگر دیر جواب دیدیم صبر کنیم و زود از کوره در نرویم. همین معلممان (قرآن) را نوعاً به عنوان یک انسان معمولی هم قبول داشته باشیم. از خدا می‌خواهم که این حس را داشته باشیم که این معلم مخفی دست و پا دارد. ما خواسته یا ناخواسته یک معلم مخفی در زندگی مان داشته‌ایم و ما فقط خواهران و برادرانی هستیم که خدمت او تلمذ کرده‌ایم.

اللهم صل علی محمد و آل محمد

سوره مبارکه‌ی قریش

بحث در سوره‌ی مبارکه‌ی قریش روی فعل ربّ مطرح می‌شود و هفته بعد اگر شرایطش بود فعل ربّ را توضیح خواهیم داد.

فعل راجع به انسان و خدا نسبت داده شده است و عمل تنها به انسان نسبت داده شده است. اینکه فعل ماهیتش چیست و آن که در انسان و در خدا هست یکی است یا متفاوت است را باید در مباحث تعلیم و تزکیه بررسی کنیم. مجموعه حالاتی مثل صفت و شاکله و خلیقات و حالات ذیل فعل قرار می‌گیرند. فعلاً بحث را روی فعل نمی‌برم با اینکه بسیار مهم است.

بحث قریش و عبودیت:

فعل های امر یا شبه امر «اعبدوا» در قرآن را می خواهیم بررسی کنیم.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۲۱) الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۲) سوره ی مبارکه ی بقره

یکی ، یکی آیات را در ذهنتان نگه دارید.

فلسفه ی اینکه چرا انسان باید خدا را عبادت کند؟!

وقتی سوره ی مبارکه ی قریش را می خوانید به یک مدل می رسید که این است که قرآن نعمتی برای قریش در نظر گرفته است و به خاطر این نعمت سزاوار است که خدا را عبادت کنند. حالا یا به سوره ی مبارکه ی فیل بگیرد که به خاطر سرنگونی اصحاب فیل باید عبادت کنند و یا به خاطر ایلافشان باید عبادت کنند. به طور کلی منت و نعمتی است که باعث می شود و لازم است که انسان به آن ها توجه کند و خدا را عبودیت کند.

در آیات اولیه ی سوره ی بقره بحث خلقکم و خلق قبل از ما، و جعل زمین و آسمان و نازل شدن آب و رویش ثمرات و یک یک از نعمات ارائه شده است که این نعمت ها عبودیت را لازم می کند.

ما فقط آیاتی را نگاه می کنیم که وجه اطعام و امنیت قریش را دارند یعنی سببی که انسان را به عبودیت سوق می دهد.

تفاوت این آیات با قریش چیست؟ در این آیات همه ی انسان ها باید عبودیت کنند و نه فقط عبودیت مختص قریش باشد.

عبودیت خدا سزاوار است به خاطر این که خدا خالق ماست.

در سیاق شرط است ولی مفهوم را می رساند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (۱۷۲) سوره ی مبارکه ی بقره

شکر بعد از عبودیت است. یعنی با فرض اینکه عبودیت را قبول دارند شکر می کنند. اگر کسی اهل عبودیت خدا باشد خدا را شکر می کند. یعنی اگر در قرآن آمده که شکر کنید قبلش حتما عبودیتی باید باشد.

راجع به تولد حضرت مریم.

إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ... (۵۱) سوره‌ی مبارکه‌ی آل عمران

در این آیه ربوبیت علت عبودیت است. در سوره‌ی مبارکه‌ی یس آمده است که عبودیت کنار صراط مستقیم یاد شده است.

ما آیاتی که حالت نتیجه‌ای دارد را می‌خواهیم بررسی کنیم و نه همه‌ی خطاب‌ها را.

ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ (۱۰۲) لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ (۱۰۳) سوره‌ی مبارکه‌ی انعام

رب را در آیات قبلی به طور کامل توضیح داده است.

این‌ها برهان‌های الهی برای عبودیت است و اگر از هر نبی‌ای بپرسی که چرا خدا را پرستش می‌کنی در جواب خواهد گفت که لا اله الا هو.

برای تفسیر این آیات دعای صباح امیرالمؤمنین علیه‌السلام را می‌توان خواند و رونمایی از این آیات هست.

لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۵۹) اعراف

این دست آیات هم در قرآن زیاد آمده است. این برهان است که من از عذاب برای شما می‌ترسم.

سزاوار است که خدا عبادت شود چون ناظر و حاضر در همه جا هست.

وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ (۶۵) سوره‌ی مبارکه‌ی اعراف

و یک سطح بالاتر از قبلی است و امر به تقوا در عبودیت شده است. که تقوا جای عبودیت می‌نشیند و دلیل جای فعل می‌نشیند. و بر طبق ظاهر باید بگوید افلا تعبدون؟ که می‌گوید افلا تتقون؟! اگر اهل تقوا باشید عبودیت می‌کنید.

وَإِلَىٰ تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ (٧٣) سورهی مبارکهی اعراف

در اینجا عبودیت و برهان آن را با بیّنه می آورد. پس ۳ مورد دلیل برای عبودیت می توان آورد: یکی با ایجاد ترس، با حاضر و ناظر دانستن خدا و با بیّنه آوردن.

اگر خواستید عبودیت را با «آنی اخاف علیکم عذاب یوم الیم» آموزش دهید باید چگونه باشد؟ یک ظرافت‌هایی دارد یعنی من می ترسم و نه اینکه شما را می ترسانم. منبر روی آقا و آقا روی منبر متفاوت است. معلم باید نگران عذاب باشد و دانش آموز باید نگرانی از عذاب را در چهره‌ی معلم ببیند. دانش آموز نباید از عذاب بترسد بلکه باید احساس دلسوزی و شفقت را در تو ببیند و اصل معلم برایش مهم بشود هر چند هیچ وقت نتواند عذاب را به طور کامل بفهمد و این برای قوم حضرت نوح علیه السلام است که باید برای سنین رشد با دقت و ظرافت به کار برده شود. ما نمی توانیم بگوییم که خدا دلالت بر عبودیت داده است با ترساندن از عذاب و ما مردم را می ترسانیم تا به عبودیت برسند، به این صورت گفته نشده است. پس باید با دقت استفاده شود.

عبودیت یک احساس نیاز به نیروی برتر است که فردی که عبد است هیچ امر و نهی را برای خودش سزاوار نمی بیند و در ازای چنین نیازی امر و نهی را از جانب کسی که او را ربّ می پندارد قرار می دهد.

عبد آن است که خود را در حکم و اخذ حکم کاره‌ای نمی داند.

اینکه فرد خود را نیازمند ببیند بدون اینکه اوامر و نواهی را از ربّ حقیقی بگیرد، با جوه مختلفی در فرد ایجاد می شود:

به یکی اعتماد داشته باشد که امین است مثل رسول. و خودش را به عبودیت امین وصل کند و این شیوه‌ی پیامبران علیهم السلام است که مرا به عنوان امین قبول کن و امر و نهی‌ها را از من بگیر. ربّ من ربّ شماست. یعنی از یک انسان، کمکی برای اخذ عبودیت استفاده می کند و این برای ۷ سال اول است. اگر یک بچه‌ی ۴ ساله از پدر و مادرش بپرسد که چرا این کار را می کنی یا نمی کنی باید پدر و مادر بگویند که ما باید مراعات کنیم؛ این چنین تقوا در کودک تقویت می شود.

پدر و مادر با تقوا به طور طبیعی فرزندانشان را با تقوا می‌کنند. شما وقتی دیدار علما می‌روید، بچه‌ها به طور طبیعی به آن عالم احترام می‌گذارند بدون اینکه به او چیزی گفته باشند و این یعنی تعلیم عبودیت از همان ۷ سال اول. منظورم این است که یک جایی پدر و مادر است که عبودیت را تامین می‌کند و یک جایی بی‌نه است و یک جایی تقوای درونی موجب فعال شدن عبودیت می‌شود. کودکان از یک سنی وقتی می‌خواهند کار اشتباهی کنند پنهان می‌شوند و این یعنی تقوا برایشان فعال شده است و یک سری حرف‌ها را می‌توان به آن‌ها زد.

واژه عبد نه آن قدر محکم است و نه آن قدر متشابه است و بین قرار می‌گیرد.

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۳) سوره‌ی مبارکه‌ی یونس

این آیه قدری پیچیده‌تر است. ربّ شما کسی است که آسمان و زمین را در ۶ روز خلق کرد. سطح متفاوتی دارد. این‌ها را خلاصه می‌گویم که اگر خواستید رویش کار کنید بتوانید.

همه ما معتقدیم که خدا را عبودیت می‌کنیم، به چه دلیلی خدا را عبودیت می‌کنیم؟ تقریباً این‌ها ۱۰-۱۵ آیه است که به هر حال من جزء یکی از این‌ها هستم. و برخی هست که ما تا کنون به آن فکر نکرده‌ایم، مثل آیه‌ی زیر:

وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَما رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۱۲۳) سوره‌ی مبارکه‌ی هود

یعنی سبب عبادت من این باشد که غیب از آن خداست و هر امری هم به او ارجاع داده می‌شود و من این را نمی‌فهمم که بخوادم به خاطر این عبودیت کنم. سطح عبودیت را بالا می‌برد یعنی اخلاص عمل فرد را بالا می‌برد. یعنی کسی که کارش را با دقت «انی اخاف» انجام می‌دهد یک دقت است و آن هم که می‌گوید ارجاع امر موجب عبودیت است متفاوت است. الهاماتشان و سوالاتشان بسیار متفاوت است.

نوع عبودیت در بسترهای مختلف شکل‌های مختلفی دارد. کسی که در ساختار لله غیب عبودیت دارد، یکپارچه وجودش خداست.

روایت است که: عبودیت یعنی هر کاری که انجام می‌دهد حکم خدا را دارد. اینگونه نیست که عبودیت اینقدر متشابه شود که نتوان آن را تعریف کرد.

روایت: عبد کسی است که اذنش از مولایش است. ملکش از مولایش است.

برخی می گویند عبد یعنی رام، نه سرکش و گردن کش.

روایت: هیچ مخلوق و انسانی نیست که نتواند عبد نباشد، یا عبدالطاغوت، یا عبدالله. زیرا انسان ربّ نیست پس عبد است.

انسان در هر حالتی و برای هر کاری باید امر و نهی ای را باید بگیرد که اینها در واژهی عبد است و این واژه بسیار جالب است.

در سورهی مبارکهی احزاب است که «ما کان لهم الخیره»: یعنی اختیاری ندارند.

اولا ما باید بدانیم که:

- (۱) هر کسی بداند که واقعا عبد است؛
- (۲) هر کسی باید بپذیرد که عبد خدا باشد که همه پذیرفتند و گاهها ممکن است که اشتباهی بکند که مشکلی نیست. عبد سرکش هستیم ولی عبد خدا هستیم که مشکلی نیست؛
- (۳) باید بدانیم که عبودیت ما وجه دارد و می توانیم وجه ش را کشف کنیم؛
- (۴) هر قدر که وجه عبودیت بالاتر برود، سیمایش فرق می کند و بالا می رود؛
- (۵) امکان ارتقاء دلایل برای عبودیت خدا وجود دارد. نمی توانید بگویید که من از بچگی خدا را به آن دلیل می پرستم و هنوز هم چنان است. این خوب نیست، ثابت ماندن در دلیل پرستش خدا خوب نیست. مثلا من روی یک موضوعی دارم بحث می کنم، عارفی برای شما سیر و سلوک را می گوید، و خدا اینگونه سیر و سلوک می گوید که عبودیتتان را ارتقا دهید.
- (۶) وجههایی که خدا برای عبودیت گفته است را به صورت استقرائی از قرآن احصا می کنم، خودم و مختصات خودم را تعیین می کنم. مشخص کن که بعدا پیشرفت خودت را بفهمی. باید احساس کنید که به چه دلیل خدا را عبادت می کنید و آن وجه را عمیق کنید.

ما الان داریم سورهی علق می گوئیم و آیهی آخر سورهی علق. سورهی نجم می گوئیم و آیهی آخر سورهی نجم. این موضوع اولوالعزم است، نه از رسل بلکه از کتاب است. اینها همه یعنی قرائت.

خیلی از این موارد کاربردی است. بحث ما در اول جلسه این بود که قرآن را به گونه‌ای بخوانیم که علم قدرت افزا از قرآن بگیریم. و این یعنی اینکه اگر انسان بداند که خدا را برای چه می‌پرستد دیگر به هیچ وجه کوتاه نمی‌آید و قدرت یعنی جزع و فزع نمی‌کند. نه اینکه موشک هوا کند.

حضرت آقا درباره‌ی فلسطین فرمودند: انسان چه قدر باید قدرتمند باشد که زیر این همه موشک نشکند؟!

کسی که دلیل دارد دیگر دچار توهم نمی‌شود. اگر تو دلیل داری پس هر عبودیتی باید دلیل را محکم تر کند. یعنی ایلاف قریش موجب عبودیت شد و عبودیت ایلاف را بیشتر خواهد کرد. شکر نعمت افزون کند. این نکته‌ی مهمی است که؛ دلیل، خودش شاخص می‌شود. عبودیت را می‌توان از همین شاخص مشخص کرد، که افزونتر شده است یا نه.

آدم باید عبد شود. گفته‌اند که خواهشا بچه‌هایتان را تربیت نکنید. یعنی لازم است که شما فقط اختلال و آسیب ایجاد نکنید.

عبد اگر مسیرش باز باشد به عبودیت‌های مرحله‌ی بالاتر راغب است. نه اینکه نداند چرا دارد عبودیت می‌کند بلکه باید بداند دلیل این عبودیت چیست؟

روی این موضوع ۶ ماه تا ۱ سال باید فکر کنید. اول فکر کنید که چرا خدا را می‌پرستید و قرآن به شما گرامی دهد.

وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ (۹۹) سوره‌ی مبارکه‌ی حجر

وجه عبودیتش رسیدن به یقین می‌شود. چقدر وجه عظیمی است.

می‌گوییم چگونه عبودیت را با وجه یقین بخوانیم؟ یقین را باید با سوره‌ی مبارکه‌ی حجر بخوانیم و نه با یقین ذهنی خودمان.

شما می‌فهمید در سوره‌ی حجر که وقتی خدا به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلام اعلام می‌کند که پیامبر را عبودیت کن برای یقین، با احصاء آیات به یقین برسید. فکر کنید که یقین در این سوره چه بوده است.

در سوره‌ی مبارکه‌ی واقعه و حاقه این مضمون به حقّ الیقین تبدیل می‌شود.

مواظب باشید یقین خود را با سوره اشتباه نکنید.

این را ثابت کنید که آیا عبودیت موجود است یا نه؟ و بعد اینکه مرجع امر و نهی هایتان کجاست؟ محیط است یا...؟ حالا دلیل را بگو. هر قدر دلایل تان قوی تر ظرافت عبودیتان را بیشتر می‌بیند.

این حرف‌های یک انسان کامل است که عبودیت باید به چه نحوی باشد. من دارم از روی لوحی می‌خوانم، به من نگاه نکنید که من چگونه‌ام ولی به حرف‌هایم گوش دهید. تا الان نتوانستم که بگویم که ۱ ساعت به طور کامل برای خدا بوده است.

من نمی‌توانم بگویم که فلان کار را من برای خدا انجام داده‌ام. من را نبینید. همین قدر هم که فهمیدم که «یک عدد کار خوب هم برای خدا ندارم» هم، خوب است. به هر حال دست و پا می‌زنیم. برای خدا بودن قاعده دارد. منیت درش نیست.

*بیانات قرآن خیلی مستدل است ولی استدلال‌هایش شبیه ما نیست: «لیس کمثله شیء».

این آیات سوره‌ی مبارکه‌ی مریم انسان را از هوش می‌برد.

ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ (۳۴) مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۳۵) سوره‌ی مبارکه‌ی مریم

حضرت عیسی‌علیه‌السلام می‌گوید که خدا اراده‌اش به کن فیکون است و این عبودیت آور است. این‌ها جالب است که ای کاش ما قبل مردن این‌ها را بفهمیم یعنی بپرستیم برای اینکه قول خدا اینگونه است. یعنی قولش بدون سبب محقق می‌شود. سبب‌ها الکی است و خدا همه کاره است.

وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا (۶۴) رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا (۶۵) سوره‌ی مبارکه‌ی مریم

آیات ۶۴ و ۶۵ غرر کل قرآن است.

در واقع این آیه را اگر کسی بداند عالی است. اینها سخنان حضرت مریم سلام الله علیها است. کسی که مانده‌های آسمانی را دیده و نوش جان کرده است.

چون خدا ملائکه را در خانه‌ی ما نازل می‌کند ما حدیث کساء می‌خوانیم. می‌دانیم که وقتی حدیث کساء می‌خوانیم ما ملائکه را می‌بینیم و کارمان راه می‌افتد.

إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي (۱۴) سوره‌ی مبارکه‌ی طه

در مقابل این عبودیت‌ها هم عدم تعبدها هم طیف پیدا می‌کند که جالب است بخوانید.

واقعا انبیاء علیهم السلام چه برکتی برای بشریت بودند. آن‌ها دلیل عبودیت شدند. شما می‌توانید بگویید عبودیت می‌کنم به خاطر آن چه که مریم سلام الله علیها را به آن اختصاص دادی، بعد می‌گویید بربّ موسی، بربّ مریم و... .

کافی است شما یک ابراهیم علیه السلام در ذهنتان بیاورید که خدا یک ابراهیم علیه السلام داشت و ما می‌خواهیم وجه عبودیتمان ابراهیمی باشد.

مثل موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام ممکن است که زیاد باشند، منحصر نمی‌کنیم که فقط یک عیسی بوده است ولی می‌توانیم بگوییم که این عیسی علیه السلام و این موسی علیه السلام است. دست خدا برای عیسی و موسی آفرین تنگ نیست.

ربّ الکعبه برای حضرت امام علی علیه السلام ربّ البيت المعمور بود: یعنی سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر.

اگر پیامبر صلی الله علیه و آله ربّ هذا البيت را می‌خواند دلیل عبودیت را می‌گوید.

همه‌ی مراتبی که در قرآن راجع به عبودیت گفتیم در سوره‌ی مبارکه‌ی قریش رتبه‌بندی می‌شوند. جوع، یک مرتبه می‌آید از ظاهر به مراتب بالاتر حیات می‌رسد. امنیت و جوع روی حیات است.

هذا البيت روی دلیل عبودیت می‌رود. هذا البيت را اول بیت پر از بت می‌بینیم و بعد بت‌هایش را می‌شکنیم. مثل سوره‌ی مبارکه‌ی نجم که اول باید بت‌ها را بشکنی و بعد معرفی خدا می‌کند.

با ایلاف هم همین کار را می توان کرد که اول سطحی دیده شود و بعد سطح پیدا می کند. این موارد باید ساختاری دیده شوند. فعلا کارهای پیشرفته و آکادمیک و مدل سازی است که برای بعد می گذاریم.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات